

خاتمه

1

ما قصد داریم در بحث خلافت به پرسشی پاسخ دهیم که دریافت ما از رویدادهای تاریخ اسلام، بر عهد همان گذاشته است، رویدادهایی که در دوران نبوت و خلافت خلفای راشدین در مدتی اتفاق افتاد که کوتاهی آن مدت وحشتناک است، زیرا عمر خلافت اسلامی به قدر نصف عمر يك انسان هم نبود.

براستی که بعضی از نظامهای حزبی و مبتنی بر دموکراسی در عصر جدید، گاهی صدها سال دوام داشته است و آخرین آنها بیش از نیم قرن است که به وجود آمده است. و ما مبینیم که هیچ کدام از آن نظامها به نظام دیکتاتوری نظامی ظالمانه تبدیل نشده است و نشانهایی به چشم نخورد که اشاره دارد بر این که هر کدام از این نظامها بدون هیچ گونه تغییری عمری طولانی خواهد داشت.

و لیکن حکومت اسلامی عادل که از نظر معنوی و مادی بر تمام نظامهای دموکراسی و یا کمونیستی موجود در قرن حاضر برتری دارد، جز مدتی کوتاه دوام نیافت. و در مدتی کمتر از سی سال پایان گرفت. و طبیعی است که برچیده شدن خلافت را شده، با این سرعت ناگهانی ما را وادار میکند تا بپرسیم: آیا این نابودی آبی پیامد طبیعی حرکت مسلمانان در خطی بود که پیامبر (ص) ترسیم کرده بود، یعنی (چنان که جمهور مسلمانان عقیده دارند) از انتخاب جانشینی که امت را پس از او رهبری کند، خود داری کرد، و کار گزینش را به خود امت واگذاشت تا کسی را برای رهبری خود انتخاب نماید؟ و یا این که نابودی خلافت خلفای راشدین، پیامد طبیعی سهل انگار مسلمانان نسبت به خطی است که پیامبر (ص) ترسیم کرد و امت را ملزم کرد تا در آن خط حرکت کند، زیرا پیامبر (ص) برای ایشان رهبری انتخاب کرد. اما آنان به رهبری وی تن در ندادند؟

برای کشف حقیقت در مورد این نکته مهم از تاریخ اسلام، ما تصمیم داریم ضمن گفتگوی خود از موضوع خلافت به دو پرسش پاسخ گوئیم:

آیا سزاوار بود که خلافت موروثی باشد یا نه؟ انتخاب به مردم و یا طبقات از مردم واگذار شود؟ و یا این که شایسته بود با تعیین شخص پیامبر (ص) باشد؟- (1)

هر گاه شایسته بوده است با تعیین پیامبر (ص) باشد آیا آنچه سزاوار بود انجام گیرد، انجام گرفت؟ و آیا پیامبر (ص) برای امتخویش رهبری پس از خود تعیین کرد؟ گفتگوی ما به این جا- (2) منتهی شد که شایسته بود خلافت با تعیین پیامبر (ص) باشد و پیامبر (ص) برای امت پس از خود رهبری انتخاب کرد و آن رهبر علی بن ابی طالب (ع) است. همان طوری که نتیجه گرفتیم، گسستگی وحدت امت و آشوبهایی که بر او گذشت، همه برمسگردد به پیروی نکردن مسلمانان از خطی که پیامبر (ص) درباره خلافت ترسیم کرده بود.

اگر حکومت پس از وفات پیامبر (ص) به علی بن ابی طالب (ع) واگذار شده بود، جنگ بصره اتفاق نمیافتاد، و پس از آن نبرد صفین و نهروان پیش نمآمد. جنگ نهروان پیامد جنگ صفین بود و جنگهای صفین و بصره پیامد قتل عثمان بودند. و اگر علی (ع) خلیفه اول بود نه عثمان به خلافت میرسید و نه کشته میشد. و اگر این سه جنگ اتفاق نیفتاده بود، خلافت هدایتگر به این زودی پایان نگرفته بود. و بنی امیه نمیتوانستند به چنان قدرتی برسند که بتوانند بساط خلافت را برچینند و به جای آن سلطنتی فاسد به وجود آورند و آن را تا نود سال بین خود دستبندستبگردانند. و بنی امیه نمیتوانستند خاندان پیامبر (ص) را در قتلگاه کربلا قتل عام نکنند. بلکه امکان داشت خلافت مدتی دراز ادامه پیدا کند تا در خلال آن مدت قوانین اسلامی در دلای مسلمانان ریشه بدواند. و اگر علی (ع) عهدهدار خلافت بود، مسلمانان به سنی و شیعه تقسیم نمیشدند... زیرا سنی بودن و شیعه بودن پیامد همان اختلاف است که آیا پیامبر (ص) علی را به خلافت انتخاب کرده و یا کار خلافت را به خود مردم واگذاشته است تا هر کسی را میخواهند برای خودشان انتخاب کنند؟ اگر پس از وفات پیامبر (ص) خلافت به علی (ع) واگذار شده بود، مردم مسلمان، متفرق و دسته دسته نمیشدند، زیرا میان مسلمانان کسی که مدعی باشد پیامبر (ص) برای خلافت، ابو بکر و یا کس دیگری از اصحاب را انتخاب کرده است، وجود نداشت.

علاوه بر اینها، مقصود ما از این نتیجه گیری آن نیست که این سه خلیفه و دیگر اصحاب، پس از آگاهی بر این که پیامبر (ص) علی (ع) را برای رهبری امت اختیار کرده است، بطور عمدی با پیامبر خدا (ص) مخالفت کردند. هرگز! زیرا که ما این بزرگان را بالاتر از این میدانیم که در امور دینی خود، بعد، با خدا و رسولش مخالفت کنند. بلکه این نیکمردان تصور کردند، زمامداری امتیکی از امور دنیوی است، و تصور کردند که حق دارند برای خودشان، نسبت به اداره مصالح دنیوی کسی را غیر از آن که پیامبر (ص) برگزیده است، انتخاب کنند. پیامبر (ص) در کارهایی

که از جانب خدا در آن باره وحی نازل نشده بود با اصحاب خود مشورت میکرد. و به نظر میرسد که آنان گمان کرده بودند که خلافت از آن اموری نیست که درباره آن وحیی رسیده (باشد). مناسب بود که این اصحاب برای تحقیق درباره این امر سعی و کوشش میکردند، زیرا شخص تلاشگر نزد خداوند اجر دارد چه به مقصود برسد یا نرسد¹

و اصحاب، بشر بودند، علم غیب نداشتند و از پیامدهای گزینش خود مطلع نبودند بنابراین ایشان مسوول آشوبهایی نیستند که امت گرفتار آنها شد، و همچنین مسوول خسارت جبران ناپذیری که در نتیجه آن آشوبها عاید امت شد و از میان رفتن خلافت را شده نمیشد. البته این گروه اصحاب تصور میکردند که بهتر است، ایشان و قریش کسی را غیر از آن که پیامبر (ص) انتخاب کرده است، انتخاب کنند. و نمیتوانستند درک کنند که این انتخاب ایشان چه پیامدهایی خواهد داشت

در حقیقت این گروه اصحاب در اجتهاد و محاسبه خود مرتکب اشتباه شدند و تمام جنبههای هدف پیامبر (ص) را درک نکردند. و علی رغم تمام اینها وظیفه ماست که به ایشان حسن ظن داشته باشیم!!] و کارهای آنها را به بهترین شکل توجیه کنیم!!]. به ما دستور دادهاند تا برای همه برادران خود که پیش از ما ایمان آوردهاند طلب آمرزش کنیم تا چه رسد به اصحابی که در صف اول صدر اسلام بودند

2

باید مسلمانان بپذیرند که این حق را دارند با هم اختلاف نظر داشته باشند

علی رغم این که گفتگوهای ما درباره خلافت ما را به این نتیجه رساند که شایسته بود، لافتبا انتخاب پیامبر (ص) باشد، و پیامبر (ص)، علی (ع) را به رهبری امت انتخاب کرد، ما انتظار نداریم و لازم نمیبینیم که مسلمانان، همه با این نظر موافق باشند. تردیدی نیست که طرفداران هر دو نوع اندیشه گزینش و تعیین تا وقتی که جهان اسلام وجود دارد، خواهند بود. و ما معتقدیم که این اختلاف نظر باعث نمیشود که مسلمانان نسبتبه هم دشمنی و گمان بد روا دارند. زیرا اختلاف نظر مانع از آن نیست که مسلمانان نسبتبه یکدیگر احترام و محبت و احساس برادری کنند، در صورتی که آنان بپذیرند که حق دارند اختلاف نظر داشته باشند، و در باره خلافت دارای عقاید مختلفی باشند. برآستی ریشه بد گمانیهایی که میان طرفداران دو طرز تفکر رد و بدل میشود، اختلاف در عقیده نیست، بلکه ریشه آن، اعتقاد هر دستهای استبر این که دسته دیگر حق ندارد نظری مخالف نظر او داشته باشد، و ایمان وی بر این که تنها نظر او نظر اسلام است و عقیده گروه دیگر منحرف و باطل و مخالف خدا و پیامبر (ص) و باعث از بین رفتن اسلام است. و اگر هر دو دسته به حکم منطق برگردند، درک میکنند که خداوند پیشاز آن که ابو بکر به خلافت برسد، دین خود را کامل کرده است، در صورتی که در قرآن و سنت چیزی در مورد خلافت ابو بکر نیامده است، و از مسلمات تعلیمات اسلامی نیست. آری خلافت ابو بکر از رویدادهای تاریخی است که هر مسلمانی حق دارد تا نسبتبه آن نظر مثبت و یا منفی داشته باشد، و البته این نظر منفی و یا مثبت وی، او را در ردیف دشمنان خدا و رسولش و در صف گنهکاران و سرکشان از فرمان خدا و رسول قرار نمدهد. و گزینش پیامبر (ص) علی را و انتخابش به زمامداری امت، با همه دلایل روشنی که دارد و بعضی از آنها به حد تواتر رسیده است، به آن مقدار از روشنی نرسیده است که آن را در ردیف تعلیمات بدیهی پیامبر (ص) قرار دهد که هیچ مسلمانی حق چون و چرا در آن نداشته باشد²

البته اعتقاد اهل سنتبر این که پیامبر (ص) جانشینی برای خود تعیین نکرده است و خلافت هر سه خلیفه قانونی و درست است، و اعتقاد شیعه بر این که پیامبر (ص) علی (ع) را جانشین خود قرار داده، و خلافتسه خلیفه مطابق خواست پیامبر (ص) نبوده است، هرگز باعث اختلاف نظر در درک تاریخ اسلام و یا مخالفتبا قانونی از قوانین اسلامی و یا حکمی از احکام شرعی نمیشود

هر گاه مسلمانان به خود اجازه مدهند تا در آرای شرعی مربوط به احکامی که در روشنی و وضوح به حد ضرورت و بدهت در اسلام نرسیده است، اختلاف داشته باشند، پس حق این است که به خود اجازه دهند بدون برخورد خصمانه و تهمت زدن گروهی به گروه دیگر در دین و ایمانشان به خاطر اختلاف نظر در مورد خلافت. در مساله خلافت اختلاف نظر داشته باشند. رهبران مذاهب چهار گانه در صدها حکم شرعی اختلاف نظر دارند و در آن موارد فتواهایشان مخالف یکدیگر است. و به نظر جمهور مسلمانان اختلاف مذاهب چیزی جز پیامد این اختلاف نیست و اگر پیشوایان این چهار مذهب در فتوهای خود هماهنگ بودند، جمهور مسلمانان يك مذهب داشتند نه چهار مذهب. و علی رغم این اختلاف و چند دستگی مسبینیم، پیروان این چهار مذهب، با احترام و محبتبا هم برخورد دارند و یکدیگر را در دینشان متهم نمکنند بلکه همگی به درستی اسلام و عقیده یکدیگر ایمان دارند. و این همان چیزی است که منطق، تعالیم قرآن و سنتهای پیامبر (ص) اقتضا میکند. پس تا وقتی که اختلاف پیرامون مسائلی است که پاسخ آنها در قرآن و سنتبه طور روشن و قطعی داده نشده است تا جلو شك و تردید را بگیرد، هر

مجتهدی حق خواهد داشت، تا در این قبیل مسائل نظری بر پایه نتیجه تلاش آزادانه‌اش در آن بحث داشته باشد. ولیکن چنین موضعگیری منطقی والا که موافق تعالیم قرآن و سنت است در مسائل مربوط به خلافتبه چشم نمخورد. و علی رغم این که دانشمندان جمهور اسلامی معتقدند که خلافت اصلی از اصول دین نیست، و علی رغم این که همه مسلمانان هماهنگی دارند که پیامبر (ص)، ابو بکر و هیچ کدام از دو خلیفه بعد از او را به جانشینی خود تعیین نکرده است، ما مبینیم که به هیچ مسلمانی اجازه گفتگو و بحث درباره درستی خلافت ایشان را نمدهند، و معتقدند که اعتقاد بر این که علی (ع) خلیفه اول قانونی است، باطل و انحراف از خط دینی و گناهی از گناهان کبیره و غیر قابل بخشش است! و گویا آن انکار نبوت حضرت محمد (ص) و شرک بر خداست

و چرا این همه اختلاف؟ دلایل آن روشن است. موضع مسلمانان نسبتبه خلافت و خلفا يك موضعگیری عاطفی است. و هنگامی که عاطفه کسی حاکم بر او شد، تمام معیارها در نظر او دگرگون میشود، کوچک در نظر او بزرگ و بزرگ در نظر او کوچک جلوه میکند

3

در مورد این اختلاف، باید به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) مراجعه کنیم

برای این که در این باره درست را از نادرستبشناسیم، منطقی است که آن را به کتاب خدا و سنت پیامبرش عرضه کنیم. در کتاب و سنتبه آسانی تعریف واضح از معنی اسلام و ایمان درست و شروط لازم آن میابیم که در صورت وجود آنها اسلام يك مسلمانصحیح است و او از جمله مؤمنان پرهیزگار به شمار میآید. و این قرآن مجید است که مفرماید

پیامبر (ص) به آنچه از جانب پروردگارش به او فرو فرستاده شد، ایمان آورد، و همه مؤمنان، به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبرانش ایمان آوردند، و ما میان هیچ يك از پیامبران او فرقی نماندیم گفتند، شنیدیم و فرمان بردیم، آموزش تو را خواهانیم، پروردگارا بازگشتبه سوی تو است.» (3) و نیز میابیم کتاب خدا را که بیانگر مطالب زیر است

نیکی آن نیست که چهره‌های خود را به طرف خاور و باختر بگردانید، بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز رستاخیز، فرشتگان، کتاب و پیامبران ایمان آورد، و مال خود را برای دوستی خدا به خویشان پیامبر (ص)، یتیمان، درماندگان، در راه ماندگان و مستمندان و در راه آزاد سازی بردگان، بپردازد و نماز را به پا دارد و زکات بدهد، و آن کسانی که در هنگام پیمان با دیگران به پیمان خود عمل کنند، در سختیها و رنجها شکیبا و به هنگام کارزار، صادقند و هم ایشانند پرهیزکاران» (4)

آیه اول را مبینیم که به ما خبر میدهد، مؤمنان کسانی هستند که به خدا، فرشتگان، کتابها و پیامبران خدا ایمان آورده‌اند. و آیه دوم اعلان میکند که راستگویان و پرهیزکاران همان کسانی هستند که به خدا و روز جزا و فرشتگان، کتابها و پیامبران ایمان آورند، و مال خود را به خاطر دوستی خدا به مستحقان بپردازند، نماز را به پا دارند، زکات بدهند و به پیمانهایشان وفا کنند و در سختیها و رنجها و به هنگام کارزار شکیبا باشند. و آشکارا مشاهده میکنیم که هر دو آیه در مورد ایمان و راستی و پرهیزکاری، نظر خاص مثبت و یا منفی را شرط نمیدانند

و سنتهای پیامبر (ص) نیز بیانگر آن چیزی است که قرآن بیان داشته است و اینک به فتح حدیث زیر توجه کنید: (1) - بخاری (5) و مسلم (6)، از طلحة بن عبید الله نقل کرده‌اند که «عربی بیابان نشین از پیامبر (ص) راجع به اسلام پرسید. پیامبر خدا (ص) فرمود: پنج وعده نماز در شبانه روز. عرض کرد: آیا چیز دیگری بر من واجب است؟ فرمود: نه، جز این که تسلیم امر خدا باشی و در ماه رمضان روزه بداری! عرض کرد: غیر از آن چیز دیگری بر من واجب است؟ فرمود: نه، جز این که تسلیم او باشی، و پیامبر (ص) زکات را به او یاد آوری کرد. عرض کرد: چیز دیگری هم بر من واجب است؟ فرمود: نه فقط سر به فرمان او نهادن. مسگوید: آن مرد برگشت، در حالی که مسگفت، به خدا قسم، چیزی از اینها کم و زیاد نخواهم کرد. پیامبر خدا (ص) فرمود: اگر او راستبگوید، رستگار است».

مسلم از ابو هریره نقل کرده است که عربی بیابانی خدمت پیامبر (ص) آمد، عرض کرد، یا رسول الله مرا به عملی راهنمایی کنید که اگر آن را انجام دادم اهل بهشتشوم. پیامبر (ص) - (2) فرمود: «خدا را عبادت میکنی و چیزی را شریک او نمیدانی، نماز واجب را بپا میداری و زکات لازم را مدهی، و روزه ماه رمضان را مسگیری. آن عرب روستایی گفت: به خدایی که جانم به دست اوست، هرگز چیزی بر آنها کم یا زیاد نخواهم کرد. هنگام بازگشت پیامبر (ص) فرمود: «هر کس با دیدن مردی از اهل بهشت خوشحال میشود، به این مرد نگاه کند.» (7)

از عبادۀ بن صامت نقل شده است که او در حالی که در بستر بیماری افتاده بود، گفت: هیچ حدیثی از رسول الله را که در آن خیری برای شما باشد نشنیدم، مگر این که برای شما نقل- (3) کردم، جز يك حدیث که آن را هم امروز وقتی که حواسم جمع باشد برای شما نقل خواهم کرد. از پیامبر خدا شنیدم که مفرمود: «هر کس شهادت دهد که خدایی جز خدای یکتا نیست، و محمد (ص) فرستاده اوست، خداوند آتش جهنم را برای او حرام گرداند.» (8) - و نیز از عبادۀ بن صامت روایت شده است که پیامبر (ص) فرمود: «هر کس شهادت دهد که خدایی جز خدای یکتا نیست او تنها و بشريك است، و محمد (ص) بنده و فرستاده اوست، و عیسی بنده خدا و فرزند کنیز او و کلمهای از جانب اوست که بر مریم القا کرده است و روحی از طرف اوست، و بهشت و دوزخ حق است، خداوند از هر يك از هشت در بهشت که بخواهد او را وارد بهشت گرداند» (9)

از معاذ بن جبل روایت شده است که پیامبر (ص) فرمود: حق خدا بر بندگانش این است که خدا را عبادت کنند و چیزی را شريك او نشمارند، و حق بندگان بر خدای بزرگ این است، که- (5) چون بنده چیزی را شريك او نداند، او را عذاب نکند. گفت: عرض کردم یا رسول الله آیا به مردم بشارت دهم؟ گفت: پیامبر (ص) فرمود: نه بشارت نده زیرا که ایشان متکی بر اینها بار مآیند (10).

و مسلم (12) از ابو هریره نقل کرده اند که پیامبر (ص) در جواب پرسش کسی، فرمود: «ایمان این است که به خدا و فرشتگانش و به دیدار او و پیامبرانش ایمان داشته باشی و به رستاخیز... معتقد باشی. و فرمود: اسلام عبارت از این است که خدا را پرستی و چیزی را شريك او ندانی، نماز واجب را به پا داری و زکات واجب را بپردازی و روزه ماه رمضان را بگیری

مسلم در روایت صحیح به سند خویش از عمر بن خطاب نقل کرده است که پیامبر (ص) در پاسخ پرسندهای، فرمود: «اسلام این است که گواهی دهی خدایی جز خدای یکتا نیست و- (7) محمد (ص) پیامبر خداست، نماز را بپا داری، زکات را بپردازی و ماه رمضان روزه بگیری و حجخانه خدا را در صورت استطاعت، بگزاری.» و همین شخص راجع به ایمان از پیامبر (ص) پرسید، پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: «این که به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران و روز رستاخیز ایمان آوری و در برابر مقدرات پروردگار، اعم از خیر و شر، تسلیم باشی» (13). این روایتهای صحیح و روایتهای صحیح دیگری که نقل نکردیم، همه با قرآن هماهنگی دارند، و همه آنها دلالت دارند بر این که هر کس به خدا، فرشتگان، کتابها، پیامبران خدا و لقاء الله و دوباره زنده شدن ایمان آورد و خدای یکتا را پرستد، نمازهای واجب را به جا آورد و روزه رمضان را بگیرد، زکات را بپردازد، و در صورت استطاعت حجخانه خدا را انجام دهد، چنین کسی مسلمان، تمام عیار و مؤمن کامل عیار است، و او از رستگاران میباشد، و خداوند آتش جهنم را بر او حرام میکند و او را وارد بهشت مسازد، از هر دری از هشت در بهشت که بخواهد. صرف نظر از این که اعتقاد داشته باشد که خلیفه پس از وفات پیامبر (ص) ابو بکر است و یا علی بن ابی طالب (ع). توضیح این که ایمان به قانونی و شرعی بودن خلافت خلفا به عنوان يك شرط (در مسلمان بودن، و یا ایمان داشتن و یا رستگاری و یا دوری از دوزخ و یا دخول در بهشت نام برده نشده است (14)

و این همان چیزی است که منطق سلیم اقتضا میکند. پس هر گاه پیامبر (ص) بر لافتخلافی سه گانه تصریح نفرموده است و در مورد خلافت ابو بکر سفارشی نکرده است پس چگونه اعتقاد به لافتخلافی سه گانه، جزئی از دین اسلام است و معتقد نبودن به آن به ایمان صدمه میزند؟ علاوه بر این که دین اسلام در زمان پیامبر (ص) و پیش از دوران خلافت تمام و کامل بوده است. در صورتی که خلافت این بزرگان در کتاب خدا و (سنت پیامبرش) ذکر شده است. و هر گاه پیامبر (ص) علی (ع) را به جانشینی خود تعیین کرده است و سببیه او سفارش کرده است این سفارش در مورد او از جمله سنتهای پیامبر (ص) خواهد بود. ولیکن این سفارش به آن درجه از وضوح نرسیده است تا از اختلاف و یا تردید در صدور و یا دلالت احادیثی که در آن باره وارد شده است جلوگیری کند. و هر گاه مسلمانی دلایل صدور آن وصیت را به طور کامل بررسی کند و در بررسی خود، اخلاص داشته باشد ولی آن دلایل او را قانع نسازد، چنان کسی معذور خواهد بود و مخالف کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) محسوب نخواهد شد

و هنگامی که کتاب خدا مگوید، هر کس به خدا و پیامبران و فرشتگان خدا و روز واپسین ایمان آورد و واجبات را انجام دهد، مسلمان با ایمان درست است و سنتهای پیامبر اکرم (ص) نیز بیانگر همین است، پس هرگز، نه از منطق و نه از اسلام است که پیروان قرآن و پیامبر (ص) بگویند کسی مؤمن، رستگار و دور از آتش دوزخ و مستحق دخول بهشت نخواهد بود مگر آن که ایمان آورد بر این که ابو بکر خلیفه قانونی است و یا نخستین خلیفه شرعی امام علی (ع) است. و این از اسلام نیست که مسلمانان بگویند هر کس مطابق عقیده جمهور، عقیدهای را نداشته باشد پس از مؤمنان نیست و از جمله اهل بهشت نمیشد، بلکه از اهل دوزخ است، هر چند گواهی دهد که خدایی جز خدای یکتا نیست، و محمد (ص) فرستاده اوست. و خدای یکتا را پرستد و نماز را بپا دارد، زکات را بپردازد و روزه ماه رمضان را بگیرد و حجخانه خدا را برگزار کند و ایمان به خدا، فرشتگان، پیامبران و کتابهای او داشته باشد و به لقاء الله و برانگیخته شدن معتقد باشد

براستی که خداوند بالاتر از آن است که به وعده خود عمل نکند و بزرگتر از آن است که مطابق خواسته‌های متعصبان عمل کند. و خدای بزرگ عادلتر از آن است که بندگان خود را عذاب کند و از ثواب خود محروم سازد، به دلیل ایمان نداشتن به چیزی که نه در کتاب خود بیان کرده است و نه پیامبرش برای ایشان گفته است. و یا به دلیل به ثبوت رسیدن نظری در طول تاریخ اسلام که يك فرد با اخلاص نهایت کوشش خود را کرده پس از بررسی دربارہ حقیقتبه آن دست پیدا کرده است. و منطقی نیست که علی رغم این که پیامبر (ص) عبارتی را بیان نکرده است تا دلالت کند بر این که او ابو بکر را جانشین خود قرار داده است. عذر گروهی از مسلمانان در اعتقاد بر این که ابو بکر نخستین خلیفه شرعی پیامبر خداست پذیرفته باشد ولی عذر گروه دیگر از مسلمانانی که معتقدند علی بن ابی طالب نخستین خلیفه شرعی است پذیرفته نباشد، در حالی که مسلمانان اجماع دارند بر این مطلب که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «آیا راضی نیستی که نسبتبه من به منزله هارون نسبتبه موسی (ع) باشی جز این که پیامبری پس از من نخواهد بود؟» همان طوری که ثابت شده است که پیامبر (ص) به مسلمانان اعلان فرمود که برای ایشان کتاب خدا و عترت خود را باقی گذاشته است و اگر به آنها جنگ بزنند از گمراهی ایمن خواهند بود.

4

اصول تفاهم

یاد آوری کردم که هدف ما از ارائه بحثهای خلافت این نبوده است که جمهور مسلمانان را از اعتقادشان برگردانیم و ایشان را بر این عقیده واداریم که نخستین خلیفه شرعی امام علی (ع) است. این چیزی است که نه مورد انتظار بوده است و نه هدف ماست. هدف ما این بوده است که اموری را توضیح دهیم که اعتقاد داریم آنها اساسا برای برقراری تفاهم میان مسلمانان صلاحیت دارند، امیدواریم که در نتیجه طرح آنها نگرانی و بدبینی ما بین مسلمانان از میان برداشته شود و جای آن را هماهنگی و برادری بگیرد. و در جهت گسترش دعوت مسلمانان بر این عقیده کار کنیم، که اسلام و ایمان تمام مسلمانان صحیح است و همه شایستگی رضوان و ثواب الهی را دارند!! البته در صورتی که بعد از ایمان به خدا، پیامبر (ص)، کتاب، فرشتگان الهی و برانگیخته شدن، واجبات را انجام دهند. در این جهت تفاوتی وجود ندارد میان آن کسانی که معتقدند پیامبر (ص) خلیفه تعیین کرده است و بین آن افرادی که مگویند امر خلافت را به گزینش امت واگذار کرده است!!، و برای ما ثابت میشود که بحثهای گذشته درباره خلافت آشکارا بیانگر اموری باشد. قصد داشتیم آنها را توضیح دهیم و آنچه شایستگی داشت با اساس تفاهم اسلامی باشد همگانی و مورد قبول همماست. از جمله آن امور، موارد زیر است:

اعتقاد به گزینش جانشین بدعت نیست

الف- اعتقاد بر این که علی (ع) برگزیده پیامبر (ص) برای زمامداری امت بوده است، بدعتی در دین و انحراف از خط ایمان نیست، و ادعای بدون دلیل هم نمیشود. آری این عقیده از اسلام گرفته شده است و در راستای خط مستقیم آن است. و با سرشت تعالیم اسلامی سازگار است. و تعیین خلیفه در اسلام بدعت نیست، زیرا ابو بکر هم به طور احتیاط برای اسلام و مسلمانان عمر را به جانشینی خود تعیین کرده در صورتی که ابو بکر علاقه مندتر از پیامبر اکرم (ص) برای آینده اسلام و امت نبود.

در حقیقت اعتقاد به گزینش پیامبر (ص) علی را و تعیین وی به جانشینی خود اعتقاد به چیزی است که هم بر عقل و منطق استوار است و هم سنتهای رسیده و مسلم پشتوانه آن میباشد. زیرا مسلمانان در درستی حدیث منزلت و حدیث غدیر خم و دیگر احادیث معتبری که شیعه از آنها گزینش پیامبر (ص) علی (ع) را به جانشینی، استفاده میکند، چون و چرایی ندارند. با این حال اهل سنتحق دارند در مورد دلالت این احادیثبر تعیین علی (ع) به جانشینی مجادله و بحث کنند و شکی نیست که ایشان حق دارند از آن روایتها استفاده نکنند که پیامبر (ص) علی (ع) را برای زمامداری امت تعیین کرده است. ولی آنان حق ندارند با شیعه مخالفت کنند که چرا از این روایتها استنباط کرده که پیامبر (ص) علی را به خلافت تعیین کرده است.

اعتقاد بر این که روایتهای معتبر، جانشینی علی (ع) را ثابت میکند یا نمیکند، هرگز باعث نمیشود که هیچ يك از دو گروه با ایمان و یا منحرف از راه راستشمرده شود.

5

بعضی از اصحاب شیعه (پیرو) علی بودند، و پیامبر آنان را دوست مداشت

ب- پیروی از علی (ع) و دیگر عترت پاك، امری تازه پس از وفات پیامبر (ص) و پدیدهای نو اعتقادی در اسلام نبوده است که گروهی از افرادی که همزمان با پیامبر (ص) نبوده و از او نشنیده بودند به آن معتقد شده باشند. هرگز، زیرا سر آغازش مردانی از برجستگان اصحاب پیامبر (ص) بودند که پیامبر (ص) آنان را پاك داشته و به راستی آنها گواهی داده و آنها را بر حق دانسته بود.

از جمله ایشان: ابوذر غفاری بود که پیامبر (ص) در باره او فرمود: «سایه نیفکنده است آسمان نیلگون و حمل نکرده است زمین، راستگوتر از ابوذر را و او در روی زمین با زهد عیسی بن مریم، به سر مبردد» (15)

و: عمار بن یاسر بود که پیامبر (ص) درباره او و پدر و مادرش فرمود

. (شکیبا باشید! ای خاندان یاسر که وعده گاه شما بهشت است) و به او فرمود (16): «ای عمار بشارت باد تو را که گروه ستم پیشه تو را میکشند» (17)

و مقداد بن اسود، که پیامبر (ص) در باره او و علی (ع) و ابوذر و سلمان فرمود: «همانا خداوند مرا به دوستی چهار تن امر کرده است و خبر داده است که خود، آنان را دوست مدارد. پس عرض شد یا رسول الله! کیستند ایشان؟ فرمود: علی از آن جمله است (سه بار تکرار کرد) و ابوذر، سلمان و مقداد» (18) و سلمان فارسی، که رسول خدا (ص) درباره او و علی و عمار فرمود: (بهشت مشتاق سه نفر است: علی (ع)، عمار و سلمان» (19)

. (و ابن عباس که پیامبر (ص) درباره او فرمود: «بار خدایا به او علم تاویل قرآن بیاموز و او را در امر دین فقیه گردان و او را از اهل ایمان قرار بده» (20)

اینها و تعدادی دیگر از اصحاب، حتی در زمان خلفای راشدین پیروان علی (ع) بودند و اعتقاد داشتند که خلافت حق اهل بیت پیامبر (ص) است. و این که اگر باورانی داشتند، در راه رسیدن علی (ع) به خلافت، جنگ میکردند. عمار و مقداد از امام (ع) بعد از به خلافت رسیدن خلیفه سوم از علی (ع) خواستند، تا دستبه مبارزه بزنند. ولیکن امام (ع) از آن خود داری کرد و من تصور نمکنم هیچ يك از شیعیان امامیه، به اندازه ابوذر، بتواند از علی (ع) پیروی کند. و همین ابوذر، از پیامبر خدا (ص) روایت کرده است فرمود: «هر کس از من پیروی کند از خدا پیروی کرده است و هر کس نافرمانی مرا بکند خدا را نافرمانی کرده است. و هر کس از علی (ع) اطاعت کند در حقیقت از من اطاعت کرده، و هر کس نافرمانی علی (ع) را بکند از خدا نافرمانی کرده است، و هر کس از علی (ع) اطاعت کند در حقیقت از من اطاعت کرده است و هر کس از علی (ع) نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است» (21). و آن حضرت به علی (ع) فرمود: «یا علی، هر کس از من جدا شود در حقیقت از خدا جدا شده است و هر کس از تو یا علی جدا شود در حقیقت از من جدا شده است» (22). و (ابوذر) در حالی که در کعبه را گرفته بود گفت: هر که مرا میشناسد، شناخته است و هر کس نمیشناسد پس من ابوذر، از پیامبر خدا (ص) شنیدم که مفرمود: «آگاه باشید که مثل خاندان من مثل کشتی نوح است سببیه قوم نوح که هر کس (سوار کشتی شد نجات یافت و هر کس دوری کرد، غرق شد» (23)

6

قانونی بودن خلافت انتخابی و پیامد ناپسند آن

ج- هر گاه پیامبر (ص) نسبتبه شخص معینی سفارش نکرده بود که بعد از وی رهبری امت را عهدهدار شود و یا نسبتبه شخص معینی وصیت کرده بود اما اصحاب از سخنان پیامبر (ص) بوضوح دریافت نکردند که نسبتبه آن شخص معین وصیت کرده است و بعد امت، خود رهبری چون ابو بکر را انتخاب کرد، خلافت آن شخص قانونی خواهد بود. زیرا این حق طبیعی مسلمانان است که اداره امور خویش را به هر کسی که مایل باشند واگذار کنند، بنابراین بیعت، قرار دادی میان انتخابگران و رهبر انتخاب شده خواهد بود، تا وقتی که شخص انتخاب شونده به شروطی که ضمن بیعت بوده، عمل کند، وفای به عقد واجب است پس اگر بیعتبر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بوده باشد، اطاعت انتخابگران از شخص انتخاب شده تا وقتی که انتخاب شونده مطابق کتاب و سنت عمل کند واجب است. جز این که خلافت انتخابی علی رغم صحت و درستیش، دو جنبه منفی به همراه دارد

هیچ اشکالی بر هیچ فرد مسلمانی وجود ندارد که از بیعتبا خلیفه از این نوع-هر چند اکثریت مردم با او بیعت کرده باشند-خود داری کند. بنابراین برای اقلیت جایز است که از بیعتبا وی- (1) خود داری کند و موافق اکثریت نباشد و خلیفه را شایسته رهبری نداند. زیرا که خلافت او با سفارش پیامبر (ص) و به وسیله وحی آسمانی صورت نگرفته است، بنابراین به دستور خدا و فرمان پیامبر (ص) نیست. در نتیجه موضعگیری منفی در برابر او مخالفتبا کتاب و سنت محسوب نمیشود. البته لازم است کسی که چنین موضعی را نسبتبه خلیفه مگیرد، تفرقه بین مسلمانان ایجاد نکند و جریان اداری حکومت را که در راس آن خلیفه قرار دارد برهم نزند. بلکه بر او واجب است در موردی که مطابق امر خداست از او اطاعت کند، به دلیل آیه شریفه: «ای کسانی که ایمان آوردهاید، اطاعت کنید خدا را و فرمان پیامبر (ص) و فرمانروایان خودتان را اجرا کنید». بنابراین که کلمه «اولی الامر» شامل کسانی که پیامبر تعیین نکرده است نیز [!]. مگرند

و اگر اقلیت چنین حقی داشته باشد تا با آن کس که اکثریتبیعت کرده است، بیعت نکند، شخص انتخاب شده حق ندارد شخصی را که بیعت نکرده است مجبور به بیعت کند. و اگر بخواهد او را وادار به بیعت کند. ستمکار و غاصب آزادی خواهد بود

از متواترات تاریخی است که دو صحابی بزرگ، سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر از یعتبا امام علی (ع) خود داری کردند و امام (ع) ایشان را وادار به بیعت نکرد. و علی رغم این که هر دوی ایشان لیاقت امام (ع) و شایستگیهای فوق العاده و فضایل برجسته امام را مدانستند، هیچ مسلمانی خود داری آنها را از بیعت، گناه به حساب نیاورد. و امام (ع) از بیعتبا ابو بکر خود داری کرد و تا شش ماه این خود داری طول کشید. و اگر آتش جنگهای مرتدان در زمان خلیفه اول برافروخته نشده بود امام در موضع منفی خود باقی مماند، و هیچ اشکالی در آن نمیدید

و این همان روشی است که ملت‌های آزاد در زمان ما قبول دارند، آن گاه که اکثریت رئیس جمهوری را انتخاب میکنند و اقلیت رقیب او را انتخاب میکند، و به شایستگی و لیاقت آن که پیروز شده است عقیده ندارد. و پس از انتخاب، اکثریتبه زور اقلیت را وادار نمکند تا رای نه آنها را به آری تبدیل کند. بلکه اقلیتبدون این که قصد برهم زدن سیاست پیروز را داشته باشد، به حال مخالفتخود باقی مماند

و هر گاه برای افراد معاصر با خلیفه انتخاب شده چنین حقی باشد که از بیعتبا او خود داری کند پس نسلهایی که بعد از خلیفه مآیند کاملاً حق دارند که معتقد به لیاقت وی و درستی بیعتبا او باشند یا نباشند

پس گناهکار شمردن آن اشخاص، به دلیل موضع منفی و یا مثبت آنها در برابر خلفا، که قرن‌ها پیش از دنیا رفته‌اند، از دیانت نیست بلکه زاید بر دین بوده و مجوزی ندارد

براستی اگر خلیفه مورد انتخاب فرد شایسته‌ای باشد، ولی به مقام مجتهدی پرهیزگار نرسد، مجتهد دیگر حق دارد، نظری مخالف با نظر او داشته باشد، و شخص غیر مجتهد حق دارد از- (2) مجتهدان دیگر تقلید کند. و گفته او به صورت قانونی شرعی نخواهد بود زیرا او معصوم از اشتباه نیست، و گزینش اکثریت او را باعث دگرگونی شخصیت وی نمیشود، اگر پیش از انتخاب معصوم نبوده است معصوم نمگردد، و اگر دارای علمی محدود بوده است، انتخاب اکثریت علم او را گسترده نمسازد. و جریان موقعی که خلیفه با سفارش پیامبر (ص) تعیین شده باشد بر عکس خواهد بود. آن جاست که هر دو جنبه منفی یاد شده از بین مرود. زیرا که بر امت پذیرش رهبری او واجب است و هیچ کس حق مخالفتبا او، و یا سرباز زدن بیعتبا او را ندارد. چون خود داری از بیعتبا او، مخالفتبا دستور پیامبر (ص) است. همان طور که اوامر و نواهی او، قوانین اسلامی مباحثند. زیرا قداست او ناشی از قداست پیامبر (ص) است. و انتخاب پیامبر (ص) او را دلیل بر آن است که او را آگاهترین فرد به کتاب خدا و سنتهای پیامبر (ص) مدیده است. پس فرمان او فرمان پیامبر (ص) و گفتار او گفته پیامبر (ص) است

(لزوم پیروی از مکتب اهل بیت (ع)

در حدیث ثقلین-اعلان پیامبر (ص) که برای امتش چیزی باقی گذاشته است که اگر متبدان جنگ بزند، هرگز گمراه نمیشود: کتاب خدا و عترت خویش- دلالت آشکاری استبر این که پیامبر (ص) به مسلمانان دستور داده است تا در امور شرعی از تعالیم خاندان وی پیروی کنند. در حقیقتخبر داده است که تعالیم ایشان موافق با قرآن است، زیرا که آن گرامی تصریح فرموده است که قرآن و عترت هرگز جدا نمیشوند تا روز قیامتبر او بازگردند

هر چند دانشمندان حدیثی داشته باشند در مورد دلالت حدیث نسبتبه تعیین پیامبر (ص) خاندان خود را به جانشینی خویش، مجادله کنند، اما منطقی به نظر نمیرسد که کسی اجازه داشته باشد در این باره بحث کند که پیامبر (ص) از مسلماتان خواسته است تا تعالیم ایشان را پذیرا باشند. و شایسته ذکر است که پس از نقل حدود بیست تن از اصحاب، روی صحت حدیث نقلین پافشاری کنیم. وقتی دانشمندان اسلامی پذیرش فتوای رهبران چهار مذهب را با این که هیچ حدیثی از پیامبر (ص) درباره این چهار رهبر و فتوای ایشان نرسیده است - لازم نمیشمارند، پس ما هیچ دلیل موجهی برای خود داری این دانشمندان از تعالیم خاندان پیامبر پس از گواهی پیامبر بر این که ایشان همدم قرآنند و از آن جدایی ناپذیر- نمیبینیم

به راستی کمترین چیزی که شایسته است مسلمانان در برابر تعالیم اهل بیت (ع) انجام دهند این است که آنها را همگام با مذاهب چهار گانه قرار دهند

و حقیقت مطلب این است که پیروان مذاهب چهار گانه نسبتبه فتاوی امامان اهل بیت موضع شك و انکار پیش گرفتهاند، بدون این که از آن فتواها آگاهی داشته باشند، و با این که شناختی نسبتبه آنها ندارند، آنها را در خور اهمیت و اعتبار نمیشمارند. و در این موضعگیری پیروان مذاهب چهار گانه را مبینیم که با پیشوایان خود موضعی هماهنگ ندارند، و کاسه داغتر از آش میباشد. زیرا ابو حنیفه نزد امام جعفر صادق (ع) درس میخواند و اعتقاد داشت که او داناترین فرد زمان خود به احکام شرعی است

منصور به ابو حنیفه دستور داد که تعدادی از مسائل مشکل را برای سؤال از امام صادق (ع) آماده کند. پس ابو حنیفه در حضور منصور چهل مسأله از امام صادق سؤال کرد، و امام (ع) تمام آنها را پاسخ داد، و علاوه بر پاسخ سؤالات بیان داشت که علمای عراق چه میگویند و علمای حجاز چه نظری دارند و نظر اهل بیت (ع) درباره هر يك از آن مسائل چیست. و ابو حنیفه به دنبال آن گفت: «کسی که به اقوال مختلف مردم داناتر باشد، علم و آگاهی از همه بیشتر است». ابو حنیفه احساس خود را آن موقعی که بر منصور وارد شد و امام صادق نزد وی بود، توصیف میکند: «نزد منصور آمدم و بر او وارد شدم، در حالی که جعفر بن محمد طرف راست او نشسته بود، همین که نظرم به او افتاد، از هیبت جعفر بن محمد صادق (ع) ترسی بر دلم نشست که از ابو جعفر منصور چنان ترسی وارد نشد». این موقعی بود که حکومت جهان اسلام در دست منصور بود و امام صادق (ع) از امر حکومت چیزی در اختیار نداشت (24)

و امام مالک از جمله شاگردان و کسانی بود که از آن امام علم آموختند. از مالک نقل کردهاند که گفت: پیوسته نزد جعفر بن محمد مآدمم. و مدتی رفت و آمد داشتیم، او را جز در یکی از سه حالت ندیدم: یا در حال نماز بود و یا روزهدار بود و یا قرآن میخواند. و هیچ گاه او را ندیدم حدیثی از پیامبر خدا (ص) نقل کند مگر این که با وضو باشد و سخن بیهوده نمیکفت. و از آن عابدان پارسایی بود که خدا ترس میباشند و هیچ وقت او را زیارت نکردم مگر این که تشک را از زیر پای خود در مآورد و زیر پای من قرار میداد...» (25)

امام احمد بن حنبل حدیث ثقلین را به چندین طریق نقل کرده است. به دو طریق از زید بن ثابت روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «من در میان شما دو جانشین میگذارم: کتاب خدا رشتهای کشیده شده میان آسمان و زمین (یا ما بین آسمان تا زمین)، و عترتم، خاندانم. و البته آن دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا این که کنار حوض بر من باز گردند.» (26) و از ابو سعید خدری روایت شده است که پیامبر (ص) فرمود: «نزدیک است دعوت حق را لبیک گویم و در میان شما دو شیء گرانقدر: کتاب خداوند بزرگ و عترتم را باقی میگذارم، کتاب خدا ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین، و عترت من، خاندانم. و البته که خدای مهربان به من خبر داده است که آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمیشوند تا این که کنار حوض بر من باز گردند. پس توجه کنید که بعد از من با آنها چگونه رفتار خواهید کرد.» (27) و همین را از زید بن ارقم نیز روایت کرده است (28). شیخ محمد ابو زهره که از بزرگترین دانشمندان معاصر اهل سنت است، میگوید: دانشمندان اسلامی با اختلاف گروه و مذاهب، در مورد فضیلت و دانش امام صادق اجماع و اتفاق عجیبی دارند! زیرا که آن امامان اهل سنت که همزمان با او بودند از وی علوم و معارفی را آموخته و قبول کردهاند. مالک از او اخذ معارف کرده است و همچنین معاصران مالک، مانند سفیان بن عیینه، سفیان ثوری و افراد زیاد دیگر. ابو حنیفه با این که عمر بنزدیک عمر امام صادق (ع) داشت از او آموخته است و او را دانشمندترین مردم میدانسته است...» (29). اما پیروی (تشیع) امام شافعی از اهل بیت (ع) معروف است، و آن را دانشمندان مورد اعتماد نقل کردهاند. امام رازی در شرح و تفسیر خود بر آیه کریمه «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی...» نقل کرده است که اشعار زیر را امام شافعی سروده است: ای سواره! هرگاه به وادی محصب از منطقه منی رسیدی زمام مرکب نگهدار

و با صدای بلند به ساکنان خیف و زیرانش، به هنگام سحر، زمانی که حاجیان چون سیل خروشان و امواج لبریز رود فرات، در حرکتند، اعلام کن! که اگر دوستی خاندان محمد (ص) جدایی از [دین] رفض است، پس جن و انس گواهی دهند که من رافضیم (30)

و ابن حجر در کتاب خود (الصواعق المحرقة) نقل کرده است که شافعی میگوید: خاندان پیامبر (ص) وسیله نجاتم میباشند و هم ایشان نزد پیامبر (ص) وسیله منند. امیدوارم فردای قیامتبه

خاطر ایشان، نامه اعمال مرا به دست راستم دهند (31). و از سخنان اوست

ای خاندان پیامبر (ص) دوستی شما از طرف خدا واجب و در قرآن نازل شده است. این فخر بزرگ شما را بس که هر کس در نمازش به شما درود نفرستد نمازش قبول نیست (32). البته پیشوایان مذاهب چهارگانه دانشمندانی مجتهد بودند. اجتهاد، عبارت است از اظهار نظر در آن نوع از احکام شرعی که بحدی از وضوح نرسیده است تا همه علمای اسلامی درباره آن به توافق رسیده باشند. اما اموری که در اسلام روشن و واضحند، اجتهاد، نظر خاص و مذهب خاصی در آنها وجود ندارد. بطور مثال، گفته میشود مذهب ابو حنیفه یا شخص دیگر از پیشوایان این است که در شبانه روز پنج نوبت نماز واجب است و یا نماز صبح دو رکعت است و هر کدام از نمازهای ظهر و عصر و عشا چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت است. در این امور اجتهاد و نظر خاص معنا ندارد، زیرا که ما همه مدانیم این قبیل مسائل از ضروریات اسلام است

البته اجتهاد در مسائلی است که به دلیل نبودن عبارت صریح و یا مجمل بودن روایت و یا به سبب برخورد چند عبارت، از وضوح و روشنی برخوردار نباشند. به طوری که حکم خدا نزد دانشمندان نامعلوم باشد

دانشمندان اجتهاد میکنند و اختلاف نظر پیدا میکنند، بطور مثال در این مساله که آیا موقع نماز خواندن، نماز گزار باید يك دستش را روی دست دیگر قرار دهد؟ یا این که جایز است هر دو دستش را رها کند؟ و آیا بر نماز گزار واجب است که سوره فاتحه را با بسم الله شروع کند؟ یا نه بر او واجب نیست؟ و آیا نماز جمعه دو اذان دارد؟ و یا يك اذان کافی است؟ و آیا شستن دو پا در وضو واجب است؟ و یا مسح پاها واجب است؟ و آیا مصافحه با زن وضو را مشکند؟ و یا باعث شکستن وضو نمیشود؟

اختلاف در این قبیل مسائل وجود دارد، زیرا که دانشمندان در کتاب خدا و سنتهای مشخص پیامبر (ص)، عبارتهای واضحی در آن باره نیافتهاند. در نتیجه اجتهاد کردهاند و به این ترتیب اختلاف نظر میان پیشوایان به وجود آمده است. و چون این نظرها با هم اختلاف دارند ممکن نیست که تمام آنها با تعالیم پیامبر موافق باشند چرا که تعالیم پیامبر (ص) با هم اختلافی ندارند. زیرا امکان ندارد، به طور مثال، پیامبر (ص) بگوید: مصافحه با زن باعث شکستن وضو میشود، و بعد بگوید، خیر باعثه هم خوردن وضو نمیشود

و هنگامی که یکی از دو نظر را پذیرفتیم، امکان دارد آن نظر موافق با گفته پیامبر (ص) باشد اما ما نمیتوانیم قطع و یقین پیدا کنیم، زیرا فرض این بود که در مساله مورد نظر گفتار پیامبر (ص) را به یقین نمشناسیم

این است آنچه به نظر مجتهدان مربوط میشود. اما تعالیم اهل بیت، باهماختلافی ندارند، زیرا ایشان در مورد احکام شرعی اجتهاد نمیکند، بلکه بطور یقین آنها را میشناسند. گفته یکی از ایشان، مانند امام جعفر صادق (ع)، همان است که همه امامان اهل بیت (ع) گفتهاند. و گفته ایشان، همان گفته پیامبر خدا (ص) است. در نتیجه گفتار امامان (ع) روایتی، که يك تن از ایشان از پدرش از جدش روایت میکند تا این که روایت خود را به امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) مرساوند. آنچه امیر المؤمنین (ع) منگوید، همان است که پیامبر (ص) مفرماید. از امام صادق (ع) نقل شده است، فرمود: «حدیث من حدیث پدرم است، و حدیث پدرم حدیث جدم است، و حدیث جدم، حدیث امام حسین (ع) است، و حدیث امام حسین (ع)، حدیث امام حسن (ع) است، و حدیث امام حسن (ع)، حدیث امیر المؤمنین (ع) است، و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول خداست، و حدیث رسول خدا (ص) گفته خداست» (33)

عذافیر صیرفی نقل کرده است که با حکم بن عیینه نزد ابو جعفر محمد بن علی، الباقر (ع) بود پس شروع به سوآلی از آن بزرگوار کرد. ابو جعفر (ع) خطاب به فرزندش فرمود

پسرم برخیز، کتاب علی (ع) را حاضر کن، او نوشته درهم پیچیده بزرگی را آورد پس امام (ع) آن را باز کرد، و نگاه نکرد تا این که آن مساله را پیدا کرد. آن گاه ابو جعفر فرمود: این خط علی (ع) و املائی پیامبر خدا (ص) است و رو به حکم کرد و فرمود: «ای ابو محمد، تو و سلمه و مقداد هر جا میخواهید، سمت راست و چپ بروید، به خدا قسم، هیچ علمی را کاملتر از علمی . (که نزد این قوم، یعنی قومی که جبرئیل بر ایشان نازل میشد، نمیآید» (34)

این دو روایت و امثال آنها از روایاتی که محدثان پیرو اهل بیت نقل کردهاند، در معنی با حدیث متواتر ثقلین هماهنگ است، که حدیث ثقلین را محدثان اهل سنت از حدود بیست تن از اصحاب نقل کردهاند، و این حدیث همان طوری که قبلاً گفتیم، گواه بر این است که تعالیم اهل بیت (ع) صحیح است، موافق گفته خدا و رسول خداست زیرا خداوند به پیامبر (ص) خبر داده است که قرآن و عترت او از یکدیگر جدا نمیشوند تا کنار حوض بر او باز گردند، و برآستی که قرآن و عترت باعث ایمنی در برابر گمراهی هستند

و از آن رو تعالیم اهل بیت (ع) همان تعالیم پیامبر (ص) است که امامان اهل بیت به طور یقین از آنها آگاهند و آنها آرای احتمالی نبودند که اجتهادهای ایشان به آنها منتهی شده باشد، آن طوری که روش اجتهادی پیشوایان برجسته مذاهب چهار گانه بود.

و هدف من از این سخن آن نیست که علمای شیعه و محدثان ایشان، تمام آنچه که اهل بیت (ع) مدانستند، بطور یقین بدانند. هرگز، علمای شیعه، بسیاری از تعالیم ایشان را به طور یقین نمدانند، زیرا که آنها در خبرهای واحد وارد شده است و یا از آن جهت که بعضی روایات رسیده از ایشان در باره بعضی از احکام یا با هم متعارضند و یا دلالتی واضح بر معنای مورد نظر ندارند، ولیکن این بضرر است. زیرا آنچه از ایشان روایت شده است همان حالت روایتی را دارد که از شخص پیامبر (ص) نقل کرده‌اند، چون احادیث نبوی، در اکثریت مطلق، خیر واحد هستند، و بعضی از آنها با یکدیگر تعارض دارند و بعضی از نظر دلالت بر معنای خاصی روشن نیستند. و علی رغم تمام اینها بر ما روا نیست که احادیث نبوی را تا حد آرای مجتهدان، پایین بیاوریم. زیرا حدیث نبوی اگر متواتر و یا مستفیض باشد باعث علم یا شبه علم [ظن] به حکم خدا میشود. و هر گاه از نوع خیر واحدی باشد که اشخاصی عادل و یا مورد اطمینان نقل کرده‌اند، و در مقابل روایت معارضی ندارند بر ما واجب است که بر طبق آنها عمل کنیم و حق نداریم از آنها بگذریم و به نظر مجتهدی که از روی اجتهاد اظهار داشته است، عمل کنیم. و همچنین تعالیم اهل بیت که پیامبر (ص) گواهی داده است که باعث ایمنی از گمراهی و موافق قرآنند، موقعی که به تواتر و یا شبیه تواتر ثابت شود و یا در روایت افراد عادل و یا مورد اطمینان آمده باشد و با روایتی نظیر خود نیز تعارض نداشته باشد، بر ما واجب است که بر طبق آنها عمل کنیم.

اما نظری که اجتهاد و تلاش يك مجتهد به آن می‌رسد، بر مسلمانان عمل بر طبق آنها واجب نیست هر چند به تواتر صدور آن از مجتهد ثابت گردد. زیرا مجتهد دیگر حق دارد نظری مخالف نظر او داشته باشد و توده مسلمانان نیز حق دارند بر طبق نظر مجتهد دیگر عمل کنند.

این بود نظر علمای پیشرو اهل بیت و نظر ما، اما دانشمندان دیگر حق دارند در این عقیده، نظر مخالف داشته باشند. و هر مجتهدی حق اظهار نظر دارد، و اجزش نیز با خداست ولیکن آنچه برای ما تاسف آور است و آن را کم انصافی مدانیم این است که علی رغم تمام گفته‌های پیامبر (ص) در باره عترتش و علی رغم این که درباره پیشوایان مذاهب چهارگانه چیزی نفرموده است. تعالیم اهل بیت را حتی در رتبه مساوی با نظرات پیشوایان مذاهب چهارگانه قرار ندهند.

8

چرا دانشمندان مطابق روایات اهل البیت عمل نمیکنند؟

بعضی از دانشمندان اهل سنت، بهانه‌شان این است که ایشان چون اطمینان به روایان آن تعالیم ندارند، لذا پیروی از تعالیمی را که از اهل البیت روایت شده است جایز نمدانند. و مقصودشان این است که به روایت محدثان شیعه اطمینان ندارند. ولیکن ما هر گاه بخواهیم تعالیم امامی را بشناسیم آیا درباره این شناخته دیگران مراجعه میکنیم یا به پیروانش؟ و آیا شیعه حق دارد هر گاه بخواهد از نظر پیشوایی چون ابو حنیفه آگاه شود بگوید ما نمیتوانیم از پیروان او اخذ کنیم چون ما به ایشان اطمینان نداریم؟

و کی خدا و پیامبر خدا (ص) شرط کرده‌اند که روایان سنی باشند و یا شیعه نباشند؟ البته خداوند ما را از عمل به روایت فاسق منع کرده است آن جا که فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی خبری برای شما آورد پس بررسی کنید مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب رسانید، و در نتیجه از کرده خود پشیمان شوید.» (35) در صورتی که نه پیروی اهل البیت و دوستی ایشان و پیروی از تعالیم آنان فسق است و نه پیروی نکردن از آنان حسنهای، که خود باعث عدالت شود. آری پیروی از خاندان پیامبر (ص) تاکید بر عدالت و حسن بزرگی است که خداوند در قرآن مجید بیان داشته است که آن را چند برابر میکند. زیرا به پیامبرش (ص) دستور داده است که مسلمانان اعلام کند که پاداش مردم به پیامبر (ص) در مورد انجام رسالت، همان دوستی آنها نسبت به خاندان اوست و به او گفته است: «... بگو از شما مزدی بر رسالت، جز دوستی در باره خویشاوندان نمیخواهم و هر کس خوبی را کسب کند، برایش در آن خوبی مسافریم، برآستی که خداوند بنیاز و سزاوار سپاس است.» (36). و روشن شد که جمعی از بزرگان اصحاب پیرو اهل بیت پیامبر (ص) بودند. و پیامبر (ص) از پروردگارش درخواست کرد تا دوستبدارد هر کس را که علی را دوستبدارد آن گاه که گفت: یار خدایا دوستبدار، هر کس او را دوستبدارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد.

برآستی که از جمله امور واجب بر عهده دانشمندان اسلامی است که عبارتی اصلاحی به زبان آورند تا رسوب تعصبهای بازمانده از نسلهای قبل را از ذهن مسلمانان، بزداید، آن زمانی که

بنی امیه و افراد بعد از ایشان، مسلمانان را به خاطر محبتبه علی (ع) و دیگر خاندان پیامبر (ص) مجازات نکردند و به آنان تهمتهایی مزدند که خود سزاوارتر به آنها بودند

و بر عهده دانشمندان اسلامی است که به توده مسلمانان يك حقيقت مسلم را بشناسانند. و آن این که دین خدا محدود به مذهبی از مذاهب نیست و تابع هیچ يك از آنها نمیشود و مذاهب چهارگانه تنها راه شناختشریعت اسلام نیست

و سزاوار است که مردم را با سادهترین حقایق آشنا سازند و آن این است که پیامبر نسبتبه پیروی هیچ کدام از این مذاهب دستوری نداده است، و آنها متجاوز از صد سال پس از وفات آن بزرگوار به وجود آمدهاند. بنابراین چگونه پیروی آنها شرط مسلمان بودن یا ایمان شده است؟ البته پیشوایان چهارگانه، علمای مجتهد، و شایسته اظهار نظرند. ولیکن چگونه جایز است که ما معتقد باشیم، که اجتهاد و شایستگی اظهار نظر منحصر به ایشان است. و آیا زنان تمام نسلها از زاییدن مانند ایشان عقیمند؟ البته ما اعتقاد داریم که پیامبر (ص) آخرین پیامبران است، خداوند در قرآن مجیدش خبر داده است که محمد (ص) خاتم پیامبران است. ولی چگونه میتوانیم بگوییم که امام احمد بن حنبل، آخرین فرد پیشوایان چهارگانه، آخرین مجتهد است، و هرگز پس از این چهار پیشوا کسی لایق فتوا نخواهد آمد؟ و آیا خدا و پیامبرش چنین خبری دادهاند؟

البته آنچه دانشمندان توانستند انجام دهند و آنچه امکان دارد، بعد از آن چهار پیشوا از کتابهای حدیث و منابع معتبر به وجود آورند، نه از لحاظ تعداد و نه از جهت فایده برای رهبران چهارگانه میسر نشد. پس سزاوار است که راه اجتهاد، پس از ایشان، برای دانشمندان به جای این که بسته باشد و تا ابد، بدون هیچ دلیل موجهی مهر بخورد، باز باشد

هر چند بخواهیم این مطلب را فراموش کنیم و بگوییم پس از آن چهار پیشوا راه شایستگی برای فتوا به روی همه نسلها بسته است، چگونه میشود که این در به روی خاندان پیامبر (ص) بسته باشد در حالی که ایشان استاد دو رهبر اول از چهار تن، مالک و ابو حنیفه میباشد؟

البته من میدانم که آسان نیست، طرز تفکری را که در ذهن مسلمانان در چندین قرن جا گرفته است، تغییر داد ولیکن چنین کاری در صورتی که شماری از دانشمندان اصلاح طلب، يك اقدام اصلاحگرانه فکری در همه جای جهان اسلام، به عمل آورند. غیر ممکن نیست. و امروز بقدری وسایل اطلاعاتی وجود دارد که در هیچ عصری از اعصار گذشته وجود نداشته است

9

فتوای شیخ الازهر

حدود پانزده سال قبل بود که تصمیم گرفتم در این راه تلاش و کوشش خود را شروع کنم. روز اول ماه تموز سال 1959 م به قاهره رفتم و با رئیس پیشین الازهر، شیخ محمود شلتوت درباره مساله سنی و شیعه که از قرنهای پیش میان مسلمانان جدایی انداخته است، صحبت کردم. به شیخ گفتم، این اختلاف در دوران بنی امیه شروع شد و در زمان بنی عباس و بعد در عصر ترکان عثمانی ادامه یافت. و ما همواره پیامدهای آن را تحمل میکنیم، و پیوسته باعث جدایی مسلمانان شده و تخم کینه و بد بینی را میان آنها میپاشد، و هر دو گروه را وادار میکند تا تهمتهایی به یکدیگر بزنند که ساحت هر دو گروه از آنها میراست. و چه بسیار مؤمنان با اخلاص در دین خدا فدای این تهمتهای ناروا میشوند

به شیخ از هر گفتم که شیعه امامیه هیچ گونه امتیاز و برتری نمخواهد، تنها خواسته آن این است که جهان اسلام بداند تعالیم امام صادق (ع) و سایر امامان اهل بیت (ع) از نظر ارزش و درستی کمتر از تعالیم پیشوایان چهار مذهب نیست. و این تعالیم که شیعه بر مبنای آن حرکت میکند شایسته احترام تمام مسلمانان است. و برآستی کسانی که پیرو آن تعالیمند مسلمانان صحیح الاسلام و مؤمنانی با ایمان کاملند، در حد پیروان مذاهب چهارگانه! و اعلانیهای را که شیخ الازهر در این راه صادر فرمایند قدمی اصولی در راه وحدت اسلامی خواهد بود

شیخ ازهر، آن روز از من پرسید: آیا برای حل این مشکل کافی نخواهد بود که مذهب جعفری در الازهر تدریس شود؟ من جواب منفی دادم. و دو علت را به ایشان یاد آوری کردم

تدریس مذهب جعفری دلیل بر این نمیشود که الازهر و شیخ آن به درستی این مذهب ایمان دارند. چون امکان دارد، الازهر مقرر کند که نظریه مارکسیسم تدریس شود، ولیکن آن دلیل (1) نمیشود که شما به درستی آن اعتقاد دارید

دیگر این که تدریس این مذهب در الازهر چه بسا موجب آشنایی چند صد نفر از دانشجویان الازهر با این مذهب شود. و هدف ما این نیست که تنها چند صد دانشجو به درستی تعالیم (2) مذهب جعفری پیبرند. بلکه هدف ما این است که میلیونها مسلمان از درستی تعالیم اهل بیت پیامبر (ص) آگاه شوند و این کار نشدنی است مگر این که شما فتوایی مبنی بر مساوات بین مذهب جعفری و مذاهب چهارگانه صادر بفرمایید. بعد آن فتوا منتشر شود و با تمام وسایل تبلیغی به اطلاع عموم برسد. و به این ترتیب میلیونها مسلمان یکباره با حقیقتی که صدها سال ناشناخته مانده است آشنا شود

آن شیخ بزرگ بزودی این دعوت خیر خواهانه را پذیرفت و روز بعد از دیدار من با ایشان، داماد و محرم رازش استاد احمد نصار، از من بازدید کرد و به من مژده داد که شیخ به دعوت من لبیک گفته و فتوای خود را راجع به آن موضوع صادر فرموده است. همان وقتبه همراه وی برای سپاسگزاری نسبتبه عمل تاریخی بزرگش خدمتشیخ شتافتیم. و شیخ پیش از انتشار، عبارت فتوا را برای من خواند

و در روز هفتم ماه تموز سال 1959 فرستندهای رادیوی خاورمیانه و نشریههای مصری و دیگران نص فتوای شیخ را پخش کردند

البته شیخ بزرگ فتوای خود را در عبارت پاسخ بر پرسشی که از او به عمل آمده بود به شرح زیر صادر فرمود

بعضی از مردم عقیده دارند که بر يك فرد مسلمان واجب است-برای این که عبادات و معاملاتش به صورتی صحیح انجام گیرد-از یکی از چهار مذهب مشهور پیروی کند. در صورتی که» مذهب شیعه امامیه و شیعه زیدیه در میان آن چهار مذهب نیست. پس آیا شما با این عقیده به صورت مطلق موافقید و به طور مثال تقلید از مذهب شیعه امامیه دوازده امامی را منع میکنید؟

جوابی که لطف فرمودهاند به شرح زیر است

اولا: برای هر کسی که اهل اجتهاد و صاحب نظر نیست جایز است که از هر مذهبی از مذاهب دانشمندانی که اطمینان به علم و تقوای ایشان دارد، تقلید کند، به شرط این که آن مذهب از راه مطمئن-از طریق شنیدن و یا نقل کسی-به او رسیده باشد

و نباید به نوشته بعضی از کتابها توجه شود که مذاهب اسلامی قابل تقلید را منحصر به چهار مذهب مشهور کردهاند. و همچنین به گفته کسانی که گفتهاند، هر کس از مذهبی تقلید کرد حق ندارد از مذهب دیگری پیروی کند. و در این باره نظر شیخ عز الدین بن عبد السلام چنین است: مردم همواره از هر عالمی که پیش آمد-بدون مقید ساختن به مذهبی و بدون هیچ گونه اعتراض بر فردی از سؤال کنندگان-مسائل خود را میپرسیدند تا این که این مذاهب و پیروان متعصب آنها پیدا شدند. به طوری که يك فرد مقلد از گفته پیشوای خود با همه دوری نظر او از دلایل شرعی به صورت تقلید پیروی میکند گویی که او پیامبری مرسل است! و این دور افتادن از حقیقت و انحراف از راه صواب است که هیچ خردمندی آن را نمپسندد

...ثانیا: لفظ «شیعه» که پیروان علی (ع) و فرزندان او-به طور خاص-به آن شهرت یافتهاند از واژه مشایعته معنی پیروی گرفته شده است. زیرا شیعه هر شخصی یاران و پیروان او هستند

ثالثا: گروهی هستند که به علی (ع) انتساب دارند که همان پیروان هدایتشده وی میباشد. و از جمله این پیروان شایسته، طایفه معروف به «جعفریه» و یا «امامیه اثنی عشریه» است

رابعا: این گروه معروف دارای اصول مایه گرفته از قرآن مجید، و سنت پیامبر خدا (ص) هستند که از طریق امامان عقیدتی و شریعتی خود نقل کردهاند. و هیچ اختلافی میان ایشان و مذاهب اهل سنت وجود ندارد که بزرگتر از اختلاف میان بعضی از مذاهب سنتیا بعضی دیگر باشد. زیرا که ایشان به اصول دین به همان صورت که در قرآن کریم و سنت متواتره رسیده است معتقدند، همچنان که معتقدند به همه آن چه که ایمان به آن لازم است، و تمام احکامی که بطور مسلم از ضروریات دین است و با نپذیرفتن آنها افراد از اسلام خارج شوند

خامسا: مذهب فقهی ایشان، تدوین یافته و در کتابها با اسناد و دلایل خود نوشته شده است، و نویسندگان این کتابها و همچنین افرادی که از آنان کمک گرفتهاند، معروفند، و راه و روش علمی «و مقام فقهی ایشان در بین دانشمندان محفوظ است

پیروی از مذهبی خاص ضرورت ندارد

از این بیان به طور آشکار معلوم میشود

اسلام برای هیچ يك از پیروان خود پیروی از مذهبی خاص را واجب نکرده است!! بلکه بر هر مسلمان واقعی لازم میدانند که در آغاز کار از هر مذهبی از مذاهب که به طور صحیح (1) دستبسته دست رسیده و احکام آن در کتابهای مخصوص تدوین یافته است، پیروی کند، و هر کسی که پیرو مذهبی از این مذاهب باشد- هر مذهبی باشد- حق دارد آن را به دیگری منتقل کند، و در هیچ يك از آنها بر او حرجی و ایرادی نیست

مذهب جعفری معروف به مذهب امامیه، اثنی عشریه، مذهبی است که پذیرش و عمل به آن از نظر شرع مانند سایر مذاهب اهل سنت جایز است (2)

پس شایسته است که مسلمانان از این مطلب آگاه شوند و خود را از قید تعصب نابجای مذاهب خاص برهانند. زیرا که دین خدا و شریعت او تابع يك مذهب و یا محدود به يك مذهب نیست. همه سران مذاهب مجتهد و ماجورند و مورد قبول در پیشگاه خدای بزرگند، و تقلید از آنان و عمل بر طبق آرای فقهی آنان برای کسانی که شایستگی اظهار نظر و اجتهاد ندارند جایز است. هیچ فرقی در این مورد میان عبادات و معاملات وجود ندارد.» (37)

البته حق این بود که این اظهار نظر در قرن دوم هجری آن روزی که مذاهب چهارگانه در آستانه شکل گیری بودند، صادر میشد. زیرا که مذهب امام جعفر صادق (ع) همان مذهب اهل بیت پیامبر (ص) است که پیامبر (ص) خود به اطلاع عموم رساند که ایشان از قرآن جدا نمیشوند، و پیروی از قرآن و پیروی ایشان پشتوانهای استبرای امت در برابر گمراهی و آن مذهب امیر المؤمنین علی (ع) است که پیامبر (ص) گواهی داد بر این که او دروازه شهر دانش است. ولیکن سیاستبنی امیهو بنی عباس و حاکمانی که پس از ایشان آمدند، اقرار و ایمان به مکتب اهل بیت را برای خود خطرناک میدید

و علی رغم این که این اقرار و اعتراف چندین قرن از وقت خود به تاخیر افتاد، با این حال مجرد صادر شدن آن دلیل بر آغاز جهتگیری تازه‌ای در طرز تفکر دانشمندان جهان اسلام است. و آن جهتگیری مثبت فرخنده‌ای است و قدم اول در راه راست و صحیح است، به شرط آن که گامهای مثبتبعدی نیز برای بازگرداندن برادری و وحدت جهان اسلام پیاپی برداشته شود

تقدیم به پیشگاه امام خمینی

براستی که من آرزو دارم قدم دوم را آیه الله امام سید روح الله خمینی بردارند و در راه رسیدن به تفاهم اسلامی او که دارای تمام آن چیزهایی است که خداوند از رهبری عالی و شهرت جهانی و جایگاه والا در جهان اسلام مرحمت کرده است، اقدام لازم مبذول دارند

آرزو دارم که امام خمینی از دانشمندان مسلمان سنی و شیعه از تمام کشورهای اسلامی و غیر اسلامی برای برگزاری کنگره اسلامی در ایران به منظور گفتگو درباره بهترین راههایی که منتهی به بازگشت مسلمانان به تفاهم واقعی و برادری همگانی میشود، دعوت کند، تا ایشان را به وحدت برساند

اگر مسلمانان به اتفاق نظری برسند و اعلان کنند که هر مسلمانی حق دارد از فتوای هر امامی که مایل است- پس از کنجاوی و دقت که او داناترین و پرهیزگارترین پیشوایان است- پیروی کند، و اگر این کار را بکند، هر چند به خطا رفته باشد، غرض پذیرفته است، آن عمل موجب خوشنودی خدا و پیامبر خدا (ص) و از بین بردن سدهای مصنوعی میان مسلمانان خواهد شد

پینوشتها

در مورد بعضی از اصحاب نمیشود گفت تعمد نداشتند، زیرا با نصوص مشروعی که از پیامبر (ص) در زمینه خلافت رسیده بود و با بینش کاملی که نسبتبه این مساله داشتند و از طرفی-1 هیچ مانعی برای اقرار و اعتراف به آن نصوص و تایید خلیفه نبود بنابراین عمل بر خلاف قطع و یقین را جز مخالفتبعمد چه چیز دیگری میشود نامید؟! م

. (آری بقدری مطلب واضح است که میتوان گفت از بدیهیات تعلیمات نبوی است (م-2)

سوره بقره (2) آیه 285-3

سوره بقره (2) آیه 173-4

. (ص 19 ج 1 صحیح بخاری (کتاب ایمان-5

. (ص 166 ج 1 صحیح مسلم (کتاب ایمان-6

صحیح مسلم ج 1 ص 174-7

همان مصدر، ص 229-8

صحیح مسلم ج 1 ص 222-227-9

همان مصدر ص 232-10

(صحیح بخاری ج 1 ص 20 (کتاب الایمان-11

. (صحیح مسلم ج 1 ص 162-167 (کتاب الایمان-12

صحیح مسلم ج 1 ص 157-13

باید توجه داشت که مؤلف محترم تنها به احادیثی که از طریق عامه رسیده است و در کتابهای معتبر، بویژه در صحاح ست آمده است نظر دارد و برداشت خود را از آن روایات بیان-14
(مکنند، و با عقاید بعضی از مذاهب سازگار است، اما با مذهب شیعه که ولایت و امامت را از اصول میدانند، هماهنگ نیست (م

. (صحیح ترمذی ج 5 ص 334 (شماره حدیث 3889 و 3890-15

مستدرک حاکم ج 3 ص 383-16

سنن ترمذی ج 5 ص 233-17

. (سنن ابن ماجه ج 1 ص 53 (شماره حدیث 149-18

. (سنن ترمذی ج 5 ص 332 (شماره حدیث 3884-19

مستدرک حاکم ج 3 ص 536-20

مستدرک حاکم ج 3 ص 131-21

همان مصدر ص 144-22.

همان مصدر ص 151-23.

الامام الصادق«ص 27 از شیخ محمد ابو زهره»-24.

الامام الصادق ج 5 ص 76-77-25.

المسند ج 5 ص 181-26.

همان مصدر ج 3 ص 17-27.

همان مصدر ج 4 ص 371-28.

الامام الصادق شیخ محمد ابو زهره ص 66-29.

تفسیر کبیر، امام فخر الدین رازی در شرح سوره شورا-30.

صواعق المحرقة، ابن حجر، ص 108، فیروز آبادی آنرا در فضائل الخمسة ج 2 ص 81 نقل کرده است-31.

نور الابصار شبنجی ص 104-32.

کافی از محدث کلینی، شیخ ابو زهره در کتاب خود، الامام الصادق (ع) ص 428 آن را نقل کرده است-33.

الامام الصادق ص 425-34.

سوره حجرات آیه 6-35.

سوره شورا (42) آیه 23-36.

نشریه کفاح (بیروت) ص 7 تاریخ 8 تموز سال 1959 به نقل از روزنامه مردم (مصر) تاریخ 7 تموز سال 1959-37.